



الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره لجهل بعض عبدا انه المجاهد بين *
واوضحه ولو على لسان بعض عباده المنجيين * ولقنه حججه ابطلا
لتمويهات الباطلين * فخصه بهذه العناية من بين الباطلين *
وتفعله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رواده
سيد المرسلين * شفيع المل تبيين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
والله المهل بين الهادين * وصحبه المهتل بين الراشدين * وتابعيهم
وتابعيهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * التي يوم الدين *
الابعدى گوید ہندہ امیدوار بر خست پروردگار محکوم وجیہ او الفضل
المبشر ابوة باللقب المورخ بیل اربخت اصل یقی الحنفی
القادری المل رس فی المدرسة الکلیتية شفر الله له والوالدیه

وَأَعِزُّوا إِلَيْهِمْ أَيْنَ الْمَوْلُودِ مَوْلَى بَيْتِهِمْ أَيْ بَقَاهُ رَبُّ الْعَرْشِ
 که درین زمان فتنه توانان اکثر مسلمانان بر گار و هندوستان
 بپدید گشته و متفرق شده اند و افتراق ایشان در امور دین
 بسبب منازعات و مخالفت کرده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسومها آبی
 خود را حتی از کارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه عواظ
 و نصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علما می دیدند
 بر این گار و اولیاء یک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس بیان نیز چه و اینها هستیم * و در حقیقت
 اینها سمدان قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سوره بقره است **وَإِذِ اقْبَلْ لَهُمْ اَتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ**
مَا اَلْفِينَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا وَاُولُو كُنَّا اَبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود و پیروی
 را که پدران خود را بر ما پیروانیم * پس الله تعالی در شان

اینهامی فرماید که ایابیردی روش پدران عوام خواهند نمود
 اگر پدران آنها بخری را نفهمند و بوجهی را راست نیابند
 قعود بالله منهم و لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاسده در دل ایشان مستکن نشده و مرتبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
 کرده و مردم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و دواعی فصیح و شهامت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مبایض
 آنها نمی شدند و بر فرزندان و مریدان خود تقابیم و تاقیم نمی کردند*
 چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات
 عادات العادات و در حق ایشان نیز نصایح و مواظب سودمند
 نمی گردد و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادات قدمای خود و سنت آبایی خود را قبیح دانند

و ترک کنند تمقیر و تخمیس و توهین و تزیین بزرگان ایشان لازم
 می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
 و نذر و نیاند که همین وجه معیشت و سرمایه حیات ایشان است
 بالکلیه مسدود خواهد شد لکن از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
 اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
 و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
 تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و فتوحات
 آبی در باره ایشان نیز جاری و ستاری باشد و ازین فرق کسانی که
 چیزی لیاقت و بهره از این کتابت می دارند فتاویٰ ظاهر کرده
 و مسائل نالین نموده بر امور بد عیبه آبی خود بدلیل مرجوحه
 و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بناویلات و کینه و دروایات
 شازه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
 گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
 بست و نجم در سوره زخرف مرقوم است **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا**
أَبَاءَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مَهْتَدِينَ و نیز در همین رکوع حکایت
 اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ**
مَهْتَدِينَ و در سوره زخرف **مَقْتَدِينَ** و در سوره زخرف **مَقْتَدِينَ**
مَقْتَدِينَ و در سوره زخرف **مَقْتَدِينَ** و در سوره زخرف **مَقْتَدِينَ**

به کافرون ترجمه بلکه می گویند بد رستی که مایا فتم پد ران خود را بر طریقه
 و سیرتی و ما بر کردارهای آنها را دریافتیم و نیز قول ایشان را در ایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فتم ایم پد ران خود را بر کینسی و روشی
 و ما بر بهای ایشان افتد اکتند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
 متابعت پد ران جاهل خودی کنید اگر چه بیایم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پد ران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما زکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافر ایم *
 بیت * ^{عنون} خلق را تقابیدشان بر باد داد * که دو عهد لعنت بر این تقابید باد
 * گر چه عقماش سوی بالایی پرد * مرغ تقابیدش به رستی می برد *
 قعود بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 همه تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گروه صحبوم کسانی اند که آبای
 ایشان جمال و قوم رفیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و ثمر فا اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و تقابیت
 عبادت خوانی آموختند * بعد از عظمت مکان و رفتن ایشان
 دیده در خست و هتارت احوال آبای خود مشرطه کرده آداب علما

و شرفا در لباس و هیات ایشان برگزیده اند و از رسوم پیغمبر
آبایی و عادات و زیاده های خودییر این آمده اند و بعد از این
تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و مسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم
خود لیاقت، عظمی و ابرام آورده در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
شدند و در مجلس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جایس ایشان گردیدند و از خرم آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند و بعد با علماء و شرفاء مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرواری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
شرفا بهره اندوزند و اینها بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمی را
پیش کسب اموال و پیری و شنبی را در سیاه تحصیل جاه و جلال
ساختند و برای دفع عیب آبرائی و نقص ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیشینگان خود را مطلقاً و عموماً حرام و بدعت قبیح می خوانند و از آنها
تبری محض و تحسب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بدشان
و افعال قویان خود بنا بر ایم و مهر گرنجوز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا که

بمضمون حدیث شریف التائب من الذنب کمن لا ذنب له
یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم و عیب پدران به پسران
میراث نمی کند زیرا چه آبی اکثری بمنبران با اعمال قبیح و اقوال کفریه
گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
بودند نگردد و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت شرک و کدام
بدعت بکر و هر دو که ام بدعت مباح و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا هر قلمی که صراحتاً در شرح شریف مذکور
نیست و هر در میان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سبیه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرتضیه و اعمال مرسومه
بالکلیه منع می کنند و علی بن ابی القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذهن
و قیاس ایشان نظور می کند فتوی می دهند و چون مردمان
ایشان را مثل مائا و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت نیست گویی

و عجیب چونی علما شمار و شمار خود را ساختند و به تو همین علما و تشییین شرفا
 برداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علما می روزگار
 دنیا دار اند و نوکری ز صارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری ز صارا
 و دیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم
 یا حائل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترز و مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان
 گروید و شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین احوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته بازمانده اند اما
 این چنین کسان بسیار اند که در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این ناهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰه در کتاب
 العلم مرقوم است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم واضع
 العلم عند غیر اهلہ کمقلید الخنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب
 یعنی کسی که ناهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و زر را به خنزیر پویشاند و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث ثانی

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقوم است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا امير او ما مور او مشقة
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به معنی و عطف
 گفتن و بند و نصیحت دادن و قاض و اعطای را گویند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرماید که و عطف نمی گوید که حاکم و امیر که بند گوید
 مردم را ناپسند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
 و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
 یا مردی سبکتر متعجب که طلب ریاست و اتباع بود و ریای کند
 و تصدّی جوید و مختال بنحای معجم است و در روایات
 دیگر مختال بنحای نهاده نیز آمده است از حدیث و درین زجر است
 از و عطفی اذن امام زیرا که امام دانان است بمسماح رعیت
 و مهربان تر بر ایشان و اگر خود را گوید بیدا کند از سپان علما کسی را
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
 باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدّی بر سجاد
 مشیخت برای و عطف دار شاد و به ایت بی اذن مشایخ و اجازت
 ایشان بایز نمود چنانچه بعضی متشیخه از اهل جمال و هوای می کنند

انتهی من اشرح اما این فردانستی است که در شهری
که امام حسین و سلمان بر حسب شرع شریف موجود بود پس اگر
جمیع علماء و متفکرین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت
و تقوی و دیانت و ملیطیمی و ملی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
و عطا و اتد پس بر ملا اتفاق اودا اجازت و عطا گفتن و اذن بندگان
و هند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری
که امام جمعه بود و نیز پادشاه که کسی از اهل امانت را معین و مقرر
کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود آنرا امام جمعه و عیدین
نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
و عیدین درست خواهد بود و همین حکم است در باب تقدیر قاضی
بلکه نصب مسلمان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضی
محمور شده بودند و بسبب خوف باو ایمان از خانه خود بیرون آمدن
نمایند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی را افضل
وقت خود دانستند در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لمار و یان عثمان رض حین
کان محصورا صای علی رض الجمعة بالفاس و قالنا لیس فعل ان و فعل

ذلك باذن عثمان رضي و لوفعل بغير اذنه انما فعل لان التنا
 اجتمعوا عليه و عند ذلك يجوز لان الناس اجتمعوا الى اقامه
 الغرض فاعتبر اجتماعهم و وايضا في العالم كبرية ولو تعدد الاهتيلان
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يوصلي بهم الجمعة يجوز
 و گروه چهارم مانند گروه سيوم. تخمبج امور مرقومه موصوف اند باگه در
 بدو حال خود را از قسم گروه سيوم بودند اما بتدریج غلو و افساد در دين
 و خصوصت و عناد با اهل يقين روز بروز زياده کرده بر فرقه سيومين
 سببقت بردند حتى که از دين و مذهب خود ابيرون افتاده مذهي
 جديد حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصيل در شرح نظام الاسلام
 بيان کرده ام و نیز در خطبه رساله سببه سياره مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی و اما در اینجا بملاحظه تفصيل گروه های مسلمانان که در این
 زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ایشان نیز مرقوم می گردد و که
 با کثر ایشان از اولاد او باش و نسبان ار ذال اند که چندی در
 خدمت علماء و شرفای و ده و کفش برداری و خدمت کناری ایشان نبوده
 آداب نسبت و برخواستند و عادات ایشان در ابواب لباس
 در رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت
 جوانی حاصل کردند و بعد از آن در صحبت قوم را فقیهان یا در جماعت

کرده بد اعتقاد آن مدعی در از بود و در حرمه قرآن شریف و لغزشی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم قضیات و شرافت
 زدند و بطمع حصول شرافت و دوزک ریاست و غنا و نصیحت را
 دام حصول آرزوی خود و وسیله سرمایه همیشه خود را
 ساختند اما عیب حساست آبا می و عار و دانت قدائی ایشان
 مانع این آرزوی شده لهد ایشان نیز مانند گروه سیوم اعمال
 مشیخت پدران و اعمال قبیله قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص نفوق طعن و توهین در اعمال علما
 و تشیخین در اقوال سترقا و نحسین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا شرح متبیین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بدگان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 خلاصه آنکه پرده حیاء و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بنیر مهابات هر چه
 در کار و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند
 بیت بشیر باش بی کار و با و شاهای کن بشیر بی حیاء باش و هر چه خواهی کن

و علی هذا القیاس در باب مسائل اعتقادی و احکام عمایه بلا تامل
 هر چه در گمان پریشان و خیالی بر کلال ایشان می آید بی باگانه
 فتوی می دهند* و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
 و بطالت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هر که
 و مع ظاهر شود و وزیر و زندان است بر ندامت می افتد و باران
 طامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و اند
 تالی و ضلالتی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
 حق و صواب دانند و یار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اولاً بقیه تقلید از گردن خود
 گشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهبت
 ایمنه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید* و کمرهای
 ایشان با انواع مختلفه است یکی از آنها این است که وقتی که
 کسی از طالب العلم ایشان از طریق اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجلسی سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و با انقوتی
 از احوال اینها می پرسد پس از کار محسوس می کنند و می گویند که من حقی
 دم و سرداران اینها می گویند که من نمی گم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از این مجلس بیرون می روند و ندیدست و سابق افساد می کنند
 و اگر در مجلس حقیقان بسببی بنزد می شوند و وقت نماز می رسد بعضی
 سنا فقام بطور حقیقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سیه بسیاره بفصله تعالی مستوعبا و مستوفیاند کوه خواهد شد خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتقادند از یاد که
 خلاف قرآن و حدیث است و بهمان جهت بدین و فضلا مقامه برین
 اعتقادند که بید که از رای خود نگفته اند و می گویند بنگاه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث در یابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید و این مضمون را
 با انواع مختلفه و با دشمنان معنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر می
 سازند که تفصیل آنها را در فرمی شاید و طوماری باید و در رفته رفته در
 امور دین آن قدر فتنه و فساد انگیزند که از تقریر افرون و از تحریط
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من قبیحات اعمالهم
 من یهداه الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و در حقیقت
 این گروه مظهر معجزه نبی صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان، چنین خواهد بود و آن همه صفات
 در این قوم درست و راستی کم و یگاست یافته می شود و همچنین

بر اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد و در علم رابع
و در باب ما جاء في الكذابين الذين بين يدي الساعة مرقوم است

روى الطبراني عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة
الذجال وبين يدي الدجال كذابون ثلثون او اكثر فلما ما آياتهم
قال ان ياتوكم بمسئلة لم تكونوا عليها ليغيروا بها هنتكم ودينكم فاذا

رايتهم فاجتنبوهم وعاذوهم ترجمه از عبد الله بن عمر مرقوم
است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آینه بیشک
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک
پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک
قوم دروغ گوین که مردمان ایشان می بلکه زیاده خواهند بود
پس باجماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گروه که ام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی گاهی نورادین گفته و آنرا سنت نام نهاده شمار تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگری آوری پس آن قوم سنت

دیگر ایستادگی و تحریص خوانند کردستانی که شما آنرا عمل می کردید
آنرا تغییر دهند و آنرا سستی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
شماره که سازند و دین و مذاهب شمارا تغییر و تبدیل نمایند پس چون
آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
دین داند و از ایشان دشمنی داد بد و این کتاب مجمع الزوائد
جامع است کتب اعدیست معتبره معتدرا که سوای صحاح سه
است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
که آنرا صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
کتابهای حدیث را که سوای صحاح سه است مانند بیهقی و
طحاوی و مسند ابانام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز
و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
هر که خواهش مشاهد آن باشد شریف آورده معاینه کند و در
مشکوٰه در باب الاعتصام با کتاب و استقامت مرقوم است عن النبی
هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر
الزمان رجالون كذا ابون يا تو نكم من الاحاديث ما لم تسمعوا
انتم ولا آباءكم فاياكم و اياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه مسلم
در شرح شیخ عبدالحی دهلوی شرح در شرح این حدیث

هر قوم است بینهما و از آنجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
 آخر زمان تالیس کنندگان و دروغ گو بیان یعنی جماعتی باشند
 که خود را به کفر و تالیس در صورت علما و مشایخ و صالحان اذاهل
 نصیحت و صلاح نمایند و در و خهایی خود را ترویج دهند و مردم را
 به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرند پیش شما از
 احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا
 و مراد از احادیث یا احادیث پینمبر است ضلی الله علیه و سلم
 یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز بس و در و آری نفس خود را
 از ایشان و دور داری ایشانرا از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا
 و در فتنه و بلایندازند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
 دین و اخرا زویر هیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
 خصوصا آنها که دعوت کنند و تالیس نمایند * منوی *
 چون بسی ایس آدم روی هست * پس بردستی نشاید داد دست
 حوت درویشان بدزد مردم دون * تا بخواند بر عطیمی آن فسون
 ز آنکه صیاد آوزو بانگ صغیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
 کار مردان روشنی و گرمی است * گاه دو نان حیه و بی شرمی است
 ! فتی من الشرح المل کور بلفظه * گروه پنجم علمای دین و راه

و فضلاء می شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهور
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی
نفس امامان و انبی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و یا رسوم آبائی خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه باین سنت
وارد است و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء امت
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و باین می آرند *
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تفرق امتی علی ثلاث
و هبعین ملة کلهم فی الغار الاملق و احدة قالوا من هی یا رسول الله
قال ما انا علیه و اصحابی و فی روایة و هی الجماعة ترجمه جدا
می شوند است من بر هفتاد و سه مذاهب در اصول عقاید همه
ایشان مسخ در آمدن ادوخ باسند گر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مای است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسخمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰه در

باب الاغترسنا من بان کتاب الاسته است و درین زمان این چنین
 کرده که شایب اهل سنت و جماعت در آن متحقق باشند نهایت
 کم اند اگر چه در صورت و نام بنایت و بسیار اند و هر قدر که هستند
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد
 و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف
 در زاویه عزت گوشه نشین دور بادیه ثمول خربت گزین
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان دور و از راه ارتباط با اهل بطلان
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و گنج یکنانی نشسته اند
 زیرا چه در مشک و در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

و عن ابي ثعلب بن قولة تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم
 من ضل اذا اهتد يتم فقال اما والله لقد سألت عنهما رسول الله
 صلي الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن
 المنكر حتى اذا رايت شحاما طاعا رهوى متبعها و دنيا موثرة و اعجاب
 كل ذي رأي برأيه و رايت امر الابد لك منه فعليك بنفسك و دع
 امر العوام فان وراءكم ايام الصبر الحديث و در شرح مرقوم
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه
 که سخنان مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم البغ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
داده اند مشرک و گناه و وقتی که شمارا راه راست یابند
بسی ضرر نمی کند شمارا کسی که او گمراه شده پس گفت
آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پر سید و ام
الذین آیت پیغمبر خدا که آیات را که کنیم بمقتضای این آیت امر
مردان و نهی منکر را پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه
امر کنید بمردان و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب
صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
دینار که اختیار کرده می شود بر آخرت و به بینی خوش داشتن
و نیک پند داشتن بر صاحب رای و ندهی رای و ذهاب خود را
و رجوع به علما نمودن و منفی نفس خویش بودن و به بینی امری را
که چاره و بدائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
به این از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در
ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در آن بیفتی و در بعضی روایت
ولابد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر پس برین
نقد پر لازم گیر ذات خود را از نگاهدار خود را از معاصی و بگذارد

کار عامه خالق را و تعرض کمن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روز ما است که در آن
 صبر باید کرد انتهی من الشرح المذکور خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پیش هر گاه
 هر دو مان را شوق در بیانست حکم رسمی از رسومات می گردد و
 و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 از گروه دومین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلا ز ادگی جو
 و پیرزادگی موم اند استفسار می نمایند ایشان بملقا جواب
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطن بعد بطن و ظهر عقب ظهر کرده
 می آیند شبی شب آن دست است بلکه بد رجاء استجاب است
 و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه اند حق بلکه کافر
 بطلاق است نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم و وقتی که از گروه
 سیر معین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و
 بیضی است دعوی دارند سوالی می کنند ایشان بر عکس گروه دومین
 علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع کردن در از کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجنون
 آنها شرک و کافر است نعوذ بالله من جرعتهم و من عباده

ومن وقاحتهم وعن علم صحاباتهم * ووقتی که از گروه چهارمین
 می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علماء و مشایخ و رآمه در دین
 الیاس می کشند و در شریعت و حقه می زنند و در مذہب فساد می اندازند
 و در بیان است فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
 این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
 و در سخنان فریب ساز می و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های
 حیلہ بازی مشنوائیدہ سائل را در دام تزویر خود انداخته و متفق
 خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات آنها ندارد
 این همه را بگم آید و علم مختصر مفید پیاموزید که شاه الادی و مهدی
 گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و واقعی بود و
 دیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
 نجوائیه که همین دین است و ماورای آن اقوال الشیاطین * و این
 قدر علم در زمان بسیر و محبت قبل حاصل خواهد شد پس هر چه
 در قرآن و حدیث بیاید عمل کنید و دیگران را نیز به ایت نماید
 و آنچه در آنها نیاید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
 خواہش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
 نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیا داران

علی الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و برکتب الله آنها و
 نه کبیده که سر اسر کذب و پستان و خلاف حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوال قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان گفته و فساد
 اینها در رساله سبیه بسیاره مشر و حاذق کور خواهد شد انشاء الله
 العزیز * و هرگاه که از گروه پنجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حسی می باشد مفصلاً
 جواب می دهند و میگویند که هر دستمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سبیه و حرام است و هر دستمی که در این شایبه عادت
 کفار نباشد و بیج و به خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را
 اخراج کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینه شمارند پس
 بدعت سبیه و حرام است * و هر دستمی که باعث امور مستحسنة باشد
 و یا موید امور شرعی باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
 هوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و سنانه عادت دیدند و فتوایهای مختلفه و احکام متوعه شنیدند

در تیره حیرت سرگردان و در بادیه کوشش پشیمان و پریشان
شده و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه مستحیر و
متردد گشته و آخر الامر کسیانیکه توفیق الهی ایشان را سابق
و قلاح ابدی قائم سابق بود با خود آنگاه اندیشیدند که مدارس مرجع علما
و معتقد فناوی است خصوصاً در مسأله کلمه که بفضله تعالی آن
قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علما می اصحاب
و بیشتر فضلاء هر دیار در این مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند
و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
شریف که در مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است
بَلَّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلاصه نمی یابد
لیند آنهایی علما می اصحاب و قبری اعتقاد کلی و اعتقاد قومی می دارند
بنگه بسا اتفاق افتاد که اگر در میان علما می اطراست و فضلاء می
اکنات در مسأله از مسائل شرعی اختلاف واقع میشود پس برای
رفع منازعات و فیصله خصوصیات فیما بین خود آمدند و سنین در مسأله
موصوفه را که می سازند و حکم ایشان در باره خود لازم می دانند

و کسی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را
 به تساوی و فرایض حاجت می افتد رجوع به در حسین مد رسد مذکور می آید
 و موافق گانه افتای ایشان دعوائی حقوق خود نمی کنند و بمطابق آن
 با خود را معامله می نمایند و بر حسب آن اموال و متروکات را تقسیم
 کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء منتزعیین میگيرين و مردمان مفسدین
 فی الدین قبولی نکند هیچ خالی و نقصان ندارد زیرا چه بیت *
 گرنه بپند روز مشهور چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
 آخر الامر مردمان رجوع به در حسین مد رسد آورده اند و گروه گروه
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و جهت تهنیه میان
 حق و باطل بذات خود با و یا بار سال رسل و رسائل در مد رسد
 می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف
 بساعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک دست به خود
 می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
 سوال و جواب می کردند برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
 و بر تانی ساطع باشد * کهند اطلبه مد رسد موصوفه و انالی شهر که با این
 احترام لهاد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
 و قاطنین اکناف که با و عن سخن می داشتند سکاف بر این امر